

حضرت امام سپس می نویسند:

« فإذا فرض دلالة الأداة على انحصار العلة تدلّ على أنّ التناسب بينهما يكون بنحو العلية المنحصرة، ففي الحقيقة يكون التناسب بين طبيعة ما يتلو أداة الشرط و مادة الهيئة، فإذا دلّت الأداة على الانحصار تتمّ الدلالة على المفهوم، وإن كان مفادها جزئياً. و لك أن تقول: إنّ الهيئة و إن كانت جزئية، لكن تناسب الحكم و الموضوع يوجب إلغاء الخصوصية، و جعل الشرط علة منحصرة لنفس الوجوب و طبيعته، فبانتفاءه ينتفي طبيعته الوجوب»^۱

توضیح:

۱. [وقتی بین ماده‌ی جزا (اکرام) و شرط (مجبی) تناسب برقرار بود] اگر کسی قائل به مفهوم شرط شد، یعنی پذیرفته است که «مجبی زید» (شرط) علت انحصاری «وجوب اکرام زید» است.
 ۲. [و از دیدگاه قائلین به مفهوم] در این صورت، از جمله شرطیه چنین فهم می شود که: «بین مجبی زید و اکرام، تناسب انحصاری برقرار است»
 ۳. پس حتی اگر بپذیریم که «وجوب جزئی حقیقی است» ولی چون «علیت بین مجبی و اکرام» انحصاری است، می توانیم بگوییم از جمله شرطیه می فهمیم که اگر مجبی نباشد، اکرام هم نیست.
 ۴. و به عبارت دیگر؛ تناسب حکم (ماده جزا یعنی اکرام) و موضوع (مجبی)، موجب می شود که ما از جمله شرطیه چنین استفاده کنیم که:
 ۵. «یک وجوب جزئی حقیقی، روی اکرام هست، وقتی مجبی حاصل است» ولی علاوه بر این، یک معنای کلی هم به سبب تناسب حکم و موضوع از این جمله استفاده می شود. و آن عبارت است از اینکه «مجبی علت انحصاری وجوب اکرام است».
- یعنی این حکم کلی از منطوق جمله شرطیه فهم نمی شود (چراکه جمله شرطیه، فقط حکم جزئی را ثابت می کند) بلکه به سبب إلغاء خصوصیت از تناسب حکم و موضوع فهم می شود.
- و این حکم کلی باعث مفهوم می شود.

ما می گوئیم:

الف) ما حصل فرمایش امام آن است: (اگر بپذیریم که جمله شرطیه، مفهوم دارد)

۱. اگرچه شرط (مجبی)، شرط وجوب است و لذا منطوق و مفهوم جمله شرطیه چنین است: منطوق: «اگر مجبی هست، وجوب جزئی در اکرام است»

۱. همان، ص ۱۸۹

مفهوم: «اگر مجيء نيست، وجوب جزئي در اكرام نيست»

۲. و اگرچه در جايي كه (مجيء) نيست، نفى يك وجوب جزئي، باعث نمى‌شود كه امكان وجوب هاى جزئي ديگر هم از بين برود. ولي:

۳. چون از تناسب انحصارى بين اكرام و مجيء، چنين مى فهميم كه بين اين دو نوعى (عليت) رابطه‌ى انحصارى برقرار است، مى‌توانيم بگوييم:

۴. علت وجوب اكرام، انحصاراً مجيء است، و اين جمله داراى مفهوم است.

ب) اما روشن است كه اين پاسخ، بنا بر مبنائى آن است كه بپذيريم جمله شرطيه «عليت انحصارى شرط براى جزا» را ثابت مى‌كند. و تنها براى آن است كه تفصيل مورد ادعاى شيخ انصارى را رد كند و ثابت كند كه اگر بپذيريم كه جمله شرطيه مفهوم دارد، فرقى بين انشايى بودن يا خبرى بودن جزا وجود ندارد. و البته ما اصل وجود مفهوم را در هيچ صورتى نپذيرفتيم.

البته بايد توجه داشت كه چنين استظهارى كه حضرت امام دارند (كه اگر گفتيم: اگر الف آنگاه يك شخص از ب حاصل است، لازمه اش آن است كه بگوييم بين ماده الف و ماده ب نوعى ارتباط علىّ انحصارى برقرار است) قابل مناقشه است، چرا كه جمله شرطيه علّيت انحصارى را بين «هياّت الف و ماده الف» با «هياّت ب و ماده ب» برقرار مى‌كند و نه اينكه ملازمه را بين ماده ها مستقر كند.

ضمن اينكه باز هم اشاره مى‌كنيم كه حضرت امام هم بر فرض آن مطلب خود را مطرح مى‌كنند، كه بپذيريم جمله شرطيه دال بر علّيت انحصارى شرط براى جزا باشد.

ج) اما درباره فرمايش مرحوم شيخ انصارى بايد يك نكته را توجه دهيم:

در بحث از مفاهيم، نكته اى وجود دارد (كه در ضمن بحث آينده به آن خواهيم پرداخت) كه بايد توجه داشت كه با فرمايش مرحوم شيخ در اينجا فرق دارد:

در كلمات اصوليون، مطرح است كه ملاك مفهوم گيرى آن است كه جمله شرطيه در مقام بيان سنخ حكم باشد و اگر جمله شرطيه، شخص حكم را ثابت كرده باشد، چنين جمله شرطيه اى داراى مفهوم نيست. ما حصل فرمايش ايشان آن است كه:

۱. اگر جمله شرطيه چنين باشد:

«اگر مجيء حاصل است، وجوب ناشى از مجيء نسبت به اكرام حاصل است» در اين صورت چون در «وجوب ناشى از مجيء»، «مجيء» اخذ شده است، با انتفاء مجيء، وجوب ناشى از مجيء هم منتفى است. به اين نوع از وجوب، حكم شخصى گفته مى‌شود و اصوليون مى‌گويند «انتفاء حكم شخصى در صورت انتفاء شرط»، ناشى از مفهوم نيست، بلكه ناشى از حكم عقل به انتفاء حكم به انتفاء موضوع است.



۲. ولی اگر جمله شرطیه چنین باشد:

«اگر مجبیء حاصل است، وجوب کلی نسبت به اکرام حاصل است». در این صورت چون «مجبئی» در موضوع «وجوب کلی اکرام» اخذ نشده است، انتفاء مجبیء، باعث «انتفاء موضوع وجوب» نمی شود و لذا اگر جمله مفهوم داشته باشد، می توانیم بگوییم با انتفاء مجبیء، وجوب کلی هم منتفی است و اگر مفهوم شرط ثابت نیست، حکم منتفی نمی شود.

اما توجه شود که در هر دو صورت (هم در فرض سنخ حکم و هم در فرض شخص حکم)، حکم کلی است. یعنی هم «وجوب ناشی از مجبیء» کلی است و هم «سنخ حکم» کلی است. البته «وجوب ناشی از مجبیء»، اگرچه کلی است ولی نسبت به سنخ حکم، جزئی اضافی است و از همین جهت به آن شخص حکم گفته می شود.

و به همین جهت بحث شخص حکم که در لسان اصولیون مطرح است، با آنچه از مرحوم شیخ خواندیم متفاوت است، چرا که مطابق با فرمایش مرحوم شیخ انصاری، هیأت انشاء باعث پیدایش «وجوب جزئی حقیقی» می شود. و لذا اشکال شیخ انصاری، بر اساس «جزئی حقیقی بودن وجوب» مطرح است در حالیکه آنچه در لسان اصولیون مطرح است (و خواهیم خواند)، تفصیل بین سنخ وجوب (کلی) و «وجوب ناشی از شرط» (جزئی اضافی یا به اصطلاح شخص حکم) است.

«إن المفهوم هو انتفاء سنخ الحكم المعلق على الشرط عند انتفائه، لا انتفاء شخصه، ضرورة انتفائه عقلاً بانتفاء موضوعه ولو ببعض قيوده، فلا تمشي الكلام - في أن للقضية الشرطية مفهوماً أو ليس لها مفهوم - إلّا في مقام كان هناك ثبوت سنخ الحكم في الجزاء، وانتفاؤه عند انتفاء الشرط ممكناً، وإنما وقع النزاع في أن لها دلالة على الانتفاء عند الانتفاء، أو لا يكون لها دلالة»^۱

توضیح:

۱. در یک جمله شرطیه (مثل ان جائك زيد فاکرمه)، قطعاً با انتفاء شرط، شخص حکم منتفی می شود (مراد از شخص حکم یعنی آن وجوب اکرامی که ناشی از مجبیء زید است) چرا که با انتفاء مجبیء، «وجوب اکرام ناشی از مجبیء» قطعاً منتفی است (از باب انتفاء حکم به انتفاء موضوع؛ یعنی وجوب ناشی از مجبیء با رفتن مجبیء می رود) ولی باید توجه داشت که این اصلاً به معنای مفهوم نیست.

۱. کفایه الاصول، ص ۱۹۸

۲. بلکه مفهوم آن است که بتوانیم در جمله شرطیه بگوییم: «هیچ نوع اکرامی - چه وجوب های اکرامی که ناشی از مجیء زید است و چه وجوب های اکرامی که ناشی از چیزهای دیگری است - در صورتی که مجیء زید موجود نیست، حاصل نیست».

۳. پس اصلاً بحث در بودن یا نبودن مفهوم در جایی است که: جمله شرطیه، سنخ حکم را در فرض ثبوت شرط، ثابت کند و در چنین صورتی است که این سوال مطرح می شود که در فرض انتفاء شرط، آیا سنخ حکم منتفی است؟